

بالا غیر تا فقط مترجم‌ها بخوانند.

نازنین شادمان

اسم اینا رو چی بذاریم؟ ندانم‌کاری؟ سوتی؟ گاف؟ اشتباه‌لپی؟ عمدی؟ سهوی؟ ولی خدا و کیلی این قضیه درون خانوادگیه. ناموسییه. پیش خودمون بمونه. کسی که اهل بخیه نیست نباید بخونه. آبروریزی میشه. برای جامعه مترجمان تف سربالاست. سعدی میگه: «بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت ای پدر فرمان تراست، نگویم ولکن خواهم مرا بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت تا مصیبت دو نشود: یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.» واقعا رشته‌های همسایه بفهمند چی میگن؟ نمیگن نتیجه این همه سال تربیت مترجم همین بود؟

متن انگلیسی رو که می‌خونم، دوس دارم برم دست اصغر آقای فرهادی رو ببوسم. چقدر قشنگ این کلمات رو کنار هم چیده. تو همین چند تا جمله چقدر خوب تونسته بگه آهای فرنگیا مردم ایران اونی نیستن که شماها فکر می‌کنید. خدا می‌دونه چقدر این کلمات رو جابجا کرده تا حق مطلب رو ادا کنه. ببینید چی گفته:

At a time of tug of war, intimidation and aggressions exchanged between politicians, the name of their country, Iran, is spoken here through her glorious culture that has been hidden under the heavy dust of politics. I proudly offer this award to the people of my country, the people who respect all cultures and civilizations and despise hostility and resentment.

در زمانه‌ای که میان سیاستمداران سخن از جنگ و ارباب و تعدی است، نام کشورشان ایران به واسطه فرهنگ شکوهمندش بر زبان رانده می‌شود، فرهنگی که در زیر غبار سنگین سیاست پنهان شده است. من با افتخار این جایزه را به مردم کشورم

تقدیم می‌کنم، مردمی که به تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها احترام می‌گذارند و از خصومت و نفرت بیزارند.

این هم ترجمه فارس نیوز: «... من با افتخار و غرور، این جایزه را به مردم سرزمینم تقدیم می‌کنم، مردمی که علی‌رغم تمام دشمنی‌ها و تنش‌هایی که طی ماه‌های اخیر بر سر برنامه هسته‌ای ایران میان غرب و ایران به وجود آمده، برای تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها ارزش قائلند.»

امتحان آخر ترمه. درس اصول روش ترجمه. استاد قراره از دانشجویهای ترم سه از کتاب قطور و بی‌محتوای لارسن Meaning based Translation امتحان بگیره. نمیدونم از قطوری کتابه یا از تنبلی دانشجویهای کلاس، دانشجویها از اول ترم به روش‌های مختلف زیر پای استاد نشستن برای امتحان تخفیف بگیرن. چونه میزنن. تطمیع میکنن. تهدید میکنن: «استاد اگه این سه فصل رو حذف کنین، همه‌مون ارزشیابی‌تون رو عالی می‌زنیم.» «استاد، به خدا اگه اینجاها رو حذف کنید، تا عمر داریم دعائون می‌کنیم.» استاد ولی چیزی کم نمی‌کنه. بچه‌ها ناامید نمیشن. میرن روی مخ استاد کار کنن برای تصحیح ورقه. یکی از بچه‌ها پای ورقه اینطوری التماس دعا می‌کنه:

Professor, I turn around your head. Please catch my hand.

معلوم نیست شوخی است یا جدی؟ هرچه هست دانشجوی به نمره‌اش می‌رسه.

کالایی را که یک مرکز دولتی سفارش داده رسیده تو گمرک منتظر ترخیصه. مدیرعامل که از گمرک برمی‌گردد، مثل یه کتری در حال جوشه که هر لحظه ممکنه سر بره. یک ساعت بعد شماره داخلی مترجم زنگ می‌خوره. مدیرعامله. می‌گه کو پس این موتورها؟ تو هنوز نمیدونی اینا به موتور دستگاه پزشکی نمیگن موتور؟ یه کوفت دیگه میگن؟ خاک بر سر من کنن با این کارمندام. یه مشت به اصطلاح دانشگاه رفته رو دور خودم جمع کردم، بهشون میگم کارمند. مترجم بخت‌برگشته به جای سفارش power-box سفارش (motor) داده. هیچی دیگه. چینی‌ها هم که هیچ سفارشی رو رد نمیکنن، براشون «موتور» فرستادن.

خوشحال و سرخوشه. به ترم از فارغ‌التحصیلیش نگذشته که تونسته یک قرارداد شش ماهه با یک شرکت توریستی ببندد و بشه مترجم توریست. کلمه‌های مربوط به جاهای دیدنی تهران رو حفظ کرده. البته به وقتایی سوتی میداد ولی منظورش رو می‌فهمونه. اما هیچ‌وقت فکرشو نمی‌کرد که تو کاخ نیاوران به قبر بینه. توریست‌های عزیز که همه‌چی رو جوری نگاه میکردن که انگار قراره همین فردا کنکور کاخ نیاوران بدن، از دور قبر رو دیدن و از مترجم بسیار بااعتمادبه‌نفس‌شون پرسیدن اون چیه. مترجم هم رفت جلو و دید فارسی روش نوشته مقبره. بااعتمادبه‌نفسی که ظرف چند ماه بدست آورده، میگه: *It is a comb*. حاج و واج نگاش میکنن ولی چیزی نمیگن از بس که مودبند. مترجم که ذره‌ای به خودش شک نداره شروع می‌کنه به توضیح بیشتر:

I know it is somehow strange to have a comb here. But it has been labeled as “comb”.

توریست‌ها ابرویی بالا می‌ندازن و راه می‌افتند که برن. در این لحظه یک ایرانی فضول‌یه‌کاره مثل اجل معلق سبز میشه، برمیگرده به توریست‌ها میگه:

It is not a comb. It is a tomb .

خدائیش این خارجیای خیلی باشعورن. چنان خودشونو به کوچه علی‌چپ میزنن که نگو. تازه به یارو فضوله میگن: «ممنون. مترجم‌مون برامون توضیح می‌ده.» ولی مترجم تو کف اون یارویه. از کی داشته اینا رو نگاه میکرد، الله اعلم.

در نامه آقای کفاشیان به فیفا این جمله آمده:

As the said athlete is playing in composition of National Iraq Team

احتمالاً رشته دانشگاهی مترجم، شیمی بوده و علاقه مفروطی به «ترکیب شیمیایی» داشته. اینطور مشاغل میان‌رشته‌ای در کشور ما کم نیست. اصلاً بیشتر کسانی که کار اجرایی دارند همینطورن. متخصصان میان‌رشته‌ای‌ان. یعنی یک چیز دیگه خوندن (اگه چیزی خونده باشن)، یک کار دیگه میکنن. این کار خیلی هم علمیه. در همه کشورهای متمدن و پیشرفته جهان متداوله. تو همه دانشگاه‌های معتبر فعالیت‌های میان‌رشته‌ای مُد

شده. شاید هم مترجم بیچاره دوست داشته شیمی بخونه ولی نداشتن بخونه. دیده دکترای شیمی بیکارن اومده ترجمه خونده. به قول شاعر گر حکم شود که مست گیرند، در شهر هر آن که هست گیرند. اگه یک روز محک تجربه به میان بیاورند و کار هر کس را محک بزنن بعید میدانم کسی سر کاری بماند.

باید از سایت‌های تحلیلی خارجی، قیمت و وضعیت طلا و نفت رو بگیره، ترجمه کنه و بذاره تو سایت شرکت. ساعت ۲ و ۳ بعدازظهر که میشه، دیگه تلفن‌ها شروع میشن. همه منتظر تحلیل‌های سرنوشت‌سازن که رو طلا سرمایه‌گذاری کنن یا روی نفت. فکرش رو بکنید. یه عده سرمایه‌دارِ قراره روی تفسیری که یه جوجه فارغ‌التحصیل کارشناسی مترجمی ترجمه کرده سرمایه‌گذاری کنن. حتما فکر میکنن اون‌ی که پشت مانیتور میشینه و این تحلیل‌ها رو تو سایت میذاره، یه آدم جاف‌تاده ریش سفید با عینک ته‌استکانیه که با هر خطی که ترجمه می‌کنه یه قلب چای میخوره. دختر کوچولوی ۲۲ ساله بدون ریش و عینکی‌یه که bullish (افزایش ارزش سهام) رو «گاوی» و bearish (کاهش ارزش سهام) را «خرسی» ترجمه می‌کنه. جالب اینه که ارباب رجوع‌ها روزهای بعد هم باز تلفن میزنن. منتظر تحلیلاشن. یعنی اگه یه دو تا حیوون دیگه هم میذاشت تنگش، این ملت همچنان زنگ میزدن؟ من که میگم میزدن.
